

# رندل جرل و افسانه جنگ

## مازیار اولیایی نیا

در محفظه کره مانند) می توانست کاملاً دوران نماید و هواپیمای جنگنده را مورد اصابت قرار دهد. شعر پنج سطر «مرگ مسلسل چی هواپیما» درباره مرگ یک مسلسل چی است که جسد او را پس از کشته شدن با شیلنگ آب فشار قوی از درون محفظه می شویند.

From my mother's sleep I Fell into the state,  
And I hunched in its belly till my wet fur froze.  
Six miles from earth, loosed from its dream of life,  
I woke to black flak and the nightmare fighters.  
When I died they washed me out of the turret with a hose.

تم اصلی این شعر، خشونت سازماندهی شده جنگ است که نوعی تناقض اخلاقی را به وجود می آورد؛ آنچه که خلاف طبیعت زندگی طلب انسان است، تبدیل به یک ضرورت می شود و گویی همان گونه که مسلسل چی به نحوی وارونه در محفظه شیشه ای آویزان شده است، منطق جنگ نیز کاملاً وارونه است. تمام الگوها در این شعر، وارونه و متناقض نما هستند؛ مرگ به شکل تولد نمایش داده می شود و قرار گرفتن در این کره مرگ آور همچون قرار گرفتن در رحم مادر جلوه گر می شود. مسلسل چی از خواب مادر خود به کابوس جنگ چشم باز می کند. چشم گشودن به روی زندگی برای مسلسل چی همچون چشم گشودن به روی واقعیت شیطانی جنگ است.

تجارب جریل با شخصیت های چندگانه که در قالب یک راوی واحد، زبان به سخن می گشایند، متعدد است. شخصیت خلبانانی که حتی پیش از ورود به جنگ، در ضمن تمرینات و دوره های آمادگی جان می سپردند، موضوع بخش نخست شعر «ضایعات» است.

It was not dying : every body died.  
It was not dying : we had died before  
In the routine crashes – and our fields  
Called up the papers, wrote home to our folks,  
And the rates rose, all because of us.

رندل جرل مدت کوتاهی پس از ورود آمریکا به جنگ جهانی دوم، به نیروی هوایی پیوست. وی اگر چه در ابتدا می خواست خلبان جنگی بشود، ولیکن بقیه سال های جنگ را به عنوان مربی خلبانی سپری کرد. معلومات وسیع جریل درباره فن آوری هوایی و هواپیما، وی را بیش از هر شاعر و یا نویسنده ای واجد شرایط نوشتن درباره آن موضوع می ساخت. از هر ده شعر جریل درباره جنگ، نه تای آن درباره هواپیما و پرواز و خلبان ها و خدمه پرواز بود. او درباره مردانی نوشت که اغلب، شاگردان او بودند، شاگردانی جوان که به دلیل جوانی و سرزندگی، حیاتشان خصلت جادویی یک کودک را داشت، و تناقض دقیقاً در آنجا بود که این قاتلان انسان تا این حد معصوم بودند؛ قاتلانی که در عین حال قربانیان نیز بودند و محل هایی را بمباران می کردند که نام آنها را تنها در کتاب های جغرافیای مدرسه یاد گرفته بودند:

In bombers named for girls, we burned  
-The cities we had learned about in school  
Till our lives wore out.

بدین ترتیب جریل، در شعرهای جنگی خود، با باز گفتن داستان خلبانان جنگ، احساس از خود بیگانگی، آسیب پذیری و بی کسی انسان امروز را باز می گوید.

یکی از اشعار جریل که به قول جان کرورنسام، پس از دو بار خواندن به ذهن خواننده می چسبد، شعر «مرگ مسلسل چی هواپیما» است. عنوان اصلی این شعر The Death of the Ball Turret Gunner است. در یادداشتی که جریل خود نوشته است، توضیح می دهد که ball turret یک کره پلاستیکی شفاف در دل هواپیماهای بی-۱۷ و یا بی-۲۴، مجهز به مسلسلی دو لول است. معمولاً یک مسلسل چی ریز اندام را در پشت این مسلسل قرار می داده اند چنانکه وقتی یک هواپیمای جنگنده، بمب افکن را از قسمت زیرین آن - بخش آسیب پذیر - مورد حمله قرار می داده است، آن مسلسل چی (قوز کرده

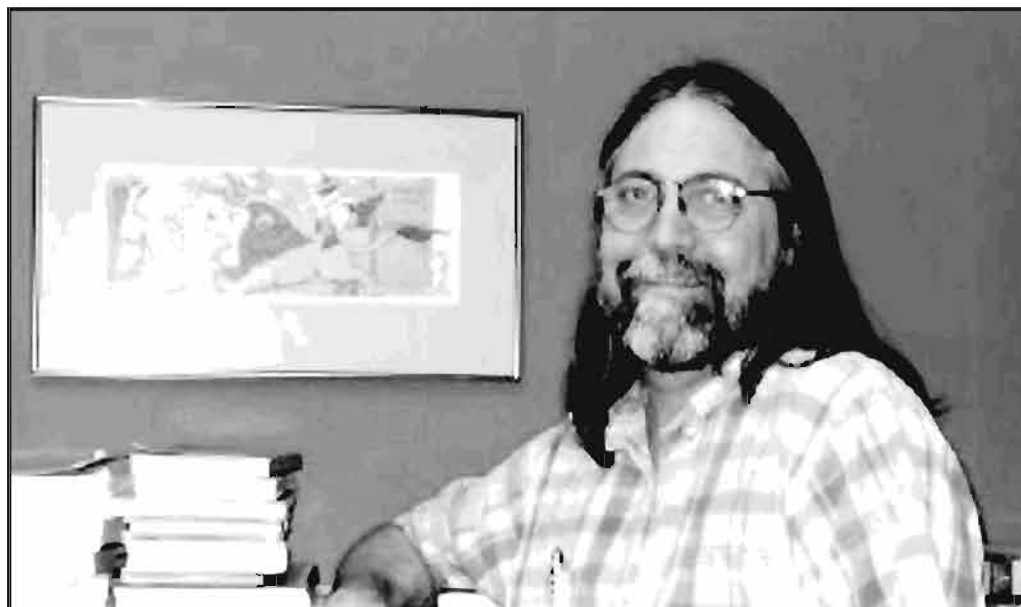
( و شهرهایی ) است که در برابر این غول بی نام و نشان، قربانی می گردند.

یکی از اشعار جرج لورکا سزاوار توجه بیشتری است، «مرگ خلبان» نام دارد. در این شعر، راوی در رؤیا برای یافتن محل مرگ دوست خلبانش به هر سو پرواز می کند، بی آنکه از او نشانی بیاید. نحوه گسترش سطرهای شعر، تصویر یک هواپیمای در حال پرواز را تداعی می نماید. اما راوی شعر که از فاصله ای دور به زمین می نگرد، دارای دیدی

محدود است و مثلاً خانه ها را مثل کاردستی های کاغذی می بیند، انگار که آنها واقعی نیستند. در آن بالا ، نه می توان چهره ای را از روبه رو دید و نه آنکه کسی قادر است در چشمان تو نگاه کند.

Seen on the sea, no sign; no sign, no sign  
In the black firs and terraces of hills  
Ragged in mist. The cone narrows, snow  
Glazes from the bleak walls of a crater. No.  
Again the houses jerk like paper, turn,  
And the surf streams by ; a port of toys  
Is starred with its fires and faces; but no sign.

In the level light, over the fiery shores,  
The plane circles stubbornly: the eyes distending  
With hatred and misery and longing, stare  
Over the blackening ocean for a corpse.  
The fires are guttering ; the dials fall,  
A long dry shudder climbs along his spine,  
His fingers tremble ; but his hard unchanging stare  
Moves unacceptingly : I have a friend.  
The fires are grey ; no star, no sign  
Winks from the breathing darkness of the carrier  
Where the pilot circles for his wingman; where,



We died on the wrong page of the almanac,  
Scattered on mountains fifty miles away ;  
Diving on haystacks, fighting with a friend,  
We blazed up on the lines we never saw.  
We died like ants or pets or foreigners.  
(When we left high school nothing else had died  
For us to figure we had died like.)

بسیاری از این ضایعات به اشتباه فرماندهان و یا بی تجربگی خلبانان جوان مربوط می شد، مرگی که به تلف شدن چنین در رحم مادر شبیه بود. در بخش بعدی شعر، راوی دسته ای دیگر از ضایعات جنگ را متذکر می شود، مرگ خلبانانی را که تمرینات ابتدایی را از سر می گذرانند تا در نخستین مأموریت ها به هلاکت برسند، همچون کودکانی که اسباب بازی های پیشرفته و خطرناکی را در اختیار دارند. تازه آنها که از این مأموریت ها جان سالم به در می برند و قادر به بمباران اهداف دشمن می گردند، باید بار گناه را به دوش بکشند. زمانی که روح انسان ابزار دست ماشین جنگ می شود، معصومیت خود را از دست می دهد. مردان جوان دست به قتل انسان هایی می زنند که هیچ احساسی نسبت به آنها ندارند، نه عشق و نه تنفر. یکی از معضلات جنگ دقیقاً آن است که چنان غیر شخصی و زایدی نیروهای غیر منطقی است که نمی توان هیچ شخص خاصی را در آن مقصر قلمداد کرد و هرکس انگشت تقصیر را به جانب دیگری نشانه می رود در جنگ ، حتی «مرگ» نکته اصلی نیست زیرا که همه انسان ها فناپذیر هستند و مرگ آنها زمانی فرا خواهد رسید. آنچه مایه تنفر است، بی هدفی و بی فایدهی مرگ انسان ها

But really no one is exceptional,  
 No one has anything, I'm anybody,  
 I stand beside my grave,  
 Confused with my life, that is commonplace and solitary.

همچون «زنی در باغ وحش واشینگتن» در یونیفورم رنگ و رورفته خود و خلبانان مرده شعر «ضایعات»، شخصیت اصلی شعر «روز بعد» نیز در شرایطی محصور گشته است که یگانگی و منحصر به فرد بودن شخصیت او را از وی سلب می کند تا به شکلی در میان اشکال تبدیل شود. وقتی هیچ کس حاضر نیست که حضور منحصر به فرد تو را به رسمیت بشناسد، به مرور تو خود نیز به حضور خود شک می کنی و آن را نادیده می انگاری. شباهت بسیاری بین خلبان راوی شعر «مرگ خلبان» و شخصیت زن شعر «روز بعد» وجود دارد؛ راوی شعر اخیر نیز در سوگ بهترین دوست خود (و شاید تنها دوستش) نشسته است، دوستی که روز قبل در مراسم تدفین او شرکت جسته بود. در هر دو شعر، راوی سعی می کند که خواننده را در حس تنهایی خود شریک سازد.

شخصیت های اشعار جرل از طریق درک گذشته خویش، سعی در فهم وضعیت کنونی شان دارند. به عبارت دیگر، درک فرایند «بودن»، بدون فهم فرایند «شدن»، امکان ناپذیر است. پرسش بی پاسخ برای شخصیت های بسیاری از اشعار جرل آن است که چگونه به اکنون خویش بدل شدند. در برخی از ظریف ترین اشعار وی پرسش «چه چیزی هویت مرا تعیین می کند؟» با پرسش های دیگری همچون «هویت کنونی من چگونه با هویت گذشته ام یکسان است؟» ارتباط پیدا می کند. چنین پرسش هایی حتی در شعرهای اولیه جرل بازتاب می یابند، برای مثال در شعری که مربوط به نامه های دریافتی سربازان است.

Surely the past from which the letters rise  
 Is waiting in the future, past the graves?  
 The soldiers are all haunted by their lives.

Their claims upon their kind are paid in paper  
 .That establishes a presence, like a smell  
 .In letters and in dreams they see the world  
 They are waiting : and the years contract  
 -To an empty hand, to one unuttered sound

The soldier simply wishes for his name.

Gilding about the cities' shells, a stubborn eye  
 Among the ashen nations, achingly  
 Tracing the circles of that worn, unchanging No-  
 The lives' long war, lost war- the pilot sleeps.

این شعر به صورت مأموریتی برای یافتن خلبانی گمشده در گروه هواپیماهای همراه، آغاز می گردد؛ مأموریتی که با موفقیتی روبه رو نیست و زمانی که رؤیای خلبان پایان می پذیرد، شعر نیز پایان می یابد بی آنکه مخاطب، شنونده و یا دوستی برای راوی یافت شود.

موضوع متداول دیگر در شعر های جرل، احساس پا به سن گذاشتن و مورد بی توجهی قرار گرفتن است. شعر «روز بعد» در یک سوپر مارکت اتفاق می افتد. در ابتدا، زن خریدار، نوعی بازی را با نام مارک های معروف اجناس موجود در فروشگاه آغاز می کند.

Moving from Cheer to Joy, from Joy to All,  
 I take a box  
 And add it to my wild rice, my Cornish game hens.  
 The sla or shorted, basketed, identical  
 Food- gathering flocks  
 Are selves I overlook. Wisdom, said William James

Is learning what to overlook. And I am wise  
 If that is wisdom.

راوی آرزو می کند پسر جوانی که خریدهای او را در صندوق عقب ماشین قرار می دهد، متوجه حضور او گردد. وی احساس می کند که پیر شده است و دیگر وجودش برای کسی جالب توجه نیست.

Its plain, lined look  
 Of gray discovery  
 .Repeats to me : «you're old .» That's all, I'm old

And yet I'm afraid, as I was at the funeral  
 I went to yesterday.  
 My friend's cold make-up face, granite among its flowers,  
 Her undressed, operated- on, dressed body  
 Were my face and body.  
 As I think of her I hear her telling me

How young I seem ; I am exceptional ;  
 I think of all I have.

شخصیت های اشعار جرل از طریق درک گذشته خویش، سعی در فهم وضعیت کنونی شان دارند. به عبارت دیگر، درک فرایند «بودن»، بدون فهم فرایند «شدن»، امکان ناپذیر است. پرسش بی پاسخ برای شخصیت های بسیاری از اشعار جرل آن است که چگونه به اکنون خویش بدل شدند.

(Homes of the Bear, the Hunter-of that absent star,  
The dark where the flushed child struggles into sleep)  
Till, leaning a lifetime to the comforter,  
I float above the small limbs like their dream :  
I , I, the future that mends everything.

به درستی معلوم نیست که جرل شکنجه شده در کودکی به این امید است که جرل بالغ، این تلخکامی ها را جبران خواهد کرد و یا اینکه جرل بالغ به ارزیابی دوباره رویاهای کودکی خود پرداخته است. این مشغولیات ذهنی مربوط به خاطره و رشد، گاه تأثیر و رز ورت و مارسل پروست بر آثار جرل را به خاطر می آورند.

آخرین شعر بلند جرل با عنوان «جهان گمشده»، خانواده پدر رندل جرل را مجسم می کند- که جرل در سال ۲۷-۱۹۲۶، پس از جدا شدن پدر و مادرش از یکدیگر، با آنها زندگی کرد. جرل این شعر را بر اساس خاطراتش و نامه هایی که در آن سال از کالیفرنیا به مادرش نوشته بود، سرود. این شعر پر از جزئیات درباره خانواده پدر بزرگ و مادر بزرگ است و همچنین خاطراتی از دوره فیلم های صامت، از جمله، دایناسورهای مصنوعی فیلم «جهان گمشده» را زنده می کند. عنوان کتاب نیز برگرفته از همین فیلم است. در این شعر، جرل ارتباطات خانوادگی را تقریباً با همه موضوعات دیگر مربوط می سازد و بنابراین خواندن این شعر برای فهم آثار جرل اهمیت کلیدی دارد. این شعر همچنین یک سال زندگی خوش جرل را در تضاد با دوره قبلی زندگی اش در کالیفرنیا و نیز زندگی با مادرش در تنسی قرار می دهد.

بخش نخست «جهان گمشده» با عنوان «بازوان کودکان»، نخستین کودک اشعار جرل را ترسیم می کند که حتی بدون کتاب خواندن خوشحال و سرزنده است، زیرا که در جهان سراسر تخیلی هالیوود زندگی می کند. هالیوود مانند جهان زیر زمینی زمان آرتور کُنن دیل و فیلمی است که بر اساس آن ساخته شد:

تفاوت بین یک شخص در زمان حال و همان شخص در زمان گذشته - که گاه می تواند او را فرد متفاوتی جلوه دهد- موضوعی برای اغلب اشعار بلند جرل پس از جنگ جهانی دوم است. در شعر کوتاه «صحنه ابتدایی» که جرل آن را در سال ۱۹۳۵ آغاز کرد و در سال ۱۹۶۰ به پایان رساند، رویایی و یا خاطره ای از یک رویا بیان می شود که می تواند به یک کودک و یا فرد بزرگسال مربوط باشد.

Looking back in my mind I can see  
The white sun like a tin plate  
Over the wooden turning of the weeds;  
The street jerking-a wet swing-  
To end by the wall the children sang.

The thin grass by the girl's door,  
Trodden on, straggling, yellow and rotten,  
And the gaunt field with its one tied cow-  
The dead land waking sadly to my life-  
Stir, and curl deeper in the eyes of time.

The rotting pumpkin under the stairs  
Bundled with switches and the cold ashes  
Still holds for me, in its unwavering eyes,  
The stinking shapes of cranes and witches,  
Their path slanting down the pumpkin's sky.

ظاهراً صحنه یک مدرسه ابتدایی، صحنه ای است توأم با خاطرات تلخ برای راوی شعر. حتی جشن هالووین که معمولاً ایام خوشی برای کودکان است، با آزار و اذیت برای کودک شعر همراه است. در چنین شرایطی، چگونه امکان تصور آینده ای روشن برای این کودک وجود دارد؟

Its stars beckon through the frost like cottages

The island that the children ran is gone.  
The island sang to me: Believe! Believe!  
And didn't I know a lady with a lion?

اگرچه «جهان گمشده» جرل در ابتدا، جهانی تخیلی از بازی های  
بچه گانه، نمایش های آماتوری، و بازی های سینمایی به نظر  
می رسد، اما پس از آن، وی این مفاهیم را مکرراً در ارتباط با حقایق  
اجتماعی و اقتصادی به آزمون می گذارد.

Each evening , as the sun sank , didn't I grieve  
To leave my tree house for reality?  
There was nothing there for me to disbelieve.  
At peace among my weapons , I sit in my tree  
And feel: Friday night , then Saturday then Sunday!

I`m dreaming of a wolf , as Mama wakes me ,  
And a tall girl who is- outside it's gray  
I can't remember , I jump and dress.  
We eat in the lighted kitchen. And what is play  
For me , for them is habit. Happiness  
Is a quiet presence , breathless and familiar...

نکته اصلی که یک کودک باید با آن دست و پنجه نرم کند آن است  
که جهانی دیگر در زیر جهان تخیلات او وجود دارد که در آن بازوان  
وی دیگر صاحب قدرت اصلی نیستند؛ قدرت اصلی در آن جهان،  
یک قدرت تخیلی نیست بلکه مجموعه ای از مناسبات اقتصادی و  
صنعتی است که بنیاد خانواده را تابع و مقهور خویش می نماید.

منابع:

۱- Flynn, Richard. Randall Jarrell and the lost world of childhood.  
Athens: University of Georgia Press , ۱۹۹۰.

۲ - Ferguson, Suzanne.ed. Jarrell, Bishop, Lowell , and Co . : Middle  
- Generation Poets In context. Knoxville TN: University of Tennessee  
Press , ۲۰۰۲.

فهرست نام ها به ترتیب ظاهر شدن در متن:

۱- Losses- ۲ - The dead Wingman ۳- Next Day ۴- The  
Woman at the Washington Zoo ۵- The Elementary Scene  
۶- Wordsworth ۷- Marcel Proust ۸- The Lost World  
۹- Children's Arms ۱۰- Arthur Conan Doyle

On my way home I pass a cameraman  
On a platform on the bumper of a car  
Inside which, rolling and plunging, a comedian  
Is working: on one white lot I see a star  
Stumble to her igloo through the howling gale  
Of the wind machines. On Melrose a dinosaur  
And petrodactyl, with their immense pale  
Papler-maché smiles, look over the fence  
Of the Lost World.

Whispering to myself the tale  
These shout-done with my schoolwork, I commence  
My real life : my arsenal, my workshop  
Opens, and in impotent omnipotence  
I put on the helmet and the breastplate Pop  
Cut out and soldered for me.

تفاوت بین واقعیت و تخیل در اینجا دیوار قطوری نیست بلکه  
یک حصار نازک است. اگرچه این جهان تخیلی ممکن است به نظر  
ادم های بالغ احمقانه به نظر رسد، اما به نظر شاعر بهتر از جهان  
ادم های بالغ و مناسبات قدرت آن است. بدین ترتیب این شعر،  
جهان فیلم های صامت، بازی های کودکانه و نمایشنامه های  
مدرسه ای را در یک مقوله واحد دسته بندی می کند.

In the black auditorium, my heart at ease,  
I watch the furred castaways (the seniors put  
A play on every spring) tame their wild beasts,  
Erect their tree house. Chatting over their fruit,  
Their coconuts, they relish their stately feasts.  
The family's servant, their magnanimous  
Master now, rules them by right. Nature's priests,  
They worship at Nature's altar, when with decorous  
Affection the Admirable Crichton  
Kisses a girl like a big Wendy, all of us  
Squirm or sit up in our seats... Undone  
When an English sail is sighted, the prisoners  
Escape from their Eden to the world: the real one  
Where servants are servants, masters masters,  
And no one's magnanimous. The lights go on  
And we go off, robbed of our fruit, our furs-